



ایدئولوژی کشورهای در حال توسعه

THE IDEOLOGIES OF THE DEVELOPING NATIONS

Edited and with an introduction

By: Paul E. Sigmund

تضاد منافع یا تقابل ایدئولوژیک در دو دیدگاه سیاسی

پیش تو نیز یادآوری کرده بودیم که پل - سیگموند، این پژوهش گسترده را برای جهان سال ۱۹۷۰ میلادی به بعد نگاشته است.

با توجه به رویدادهای شگفت‌انگیز سیاسی ۲۰ سال اخیر و دگرگونی‌های سریعی که در باورهای سیاسی جهان به وجود آمده است، بدون تردید کلام پل - سیگموند نمی‌تواند سخن روز باشد. اما، آگاهی از اعتقادات و باورهای مردان سیاسی بزرگی که تاریخ سیاسی قرن بیستم را ساخته‌اند و بسیاری از آن‌ها تا همین چند سال قبل زنده بودند و هم اکنون نیز برخی از آن‌ها هنوز حضور دارند، می‌تواند راه کارهای مثبت سیاسی و اجتماعی گسترده‌ای را فراهم آورد و سیاست‌مداران سرزمین‌های در حال توسعه قرار دهد.

دگر باره یادآوری این نکته ضروری می‌نماید که بیان ایدئولوژی‌های مختلف در این بخش که از شماره نخست مجله‌ی فردوسی آغاز شده است، نوعی آموزش همگانی، اطلاع‌رسانی و بیان باورهای ایده‌آلیستی^(۱) یا رئالیستی^(۲) سیاست‌سالاران قرن بیستم و دهه‌های معاصر جهان می‌باشد.

ما به خوبی آگاهیم که بسیاری از عناصر ایدئولوژی‌های ۲۰-۳۰ سال پیش که تاریخ مصرف گذشته دارد، در حال حاضر کارآیی ریشه‌ای ندارند، اما از سوی دیگر به سختی باور داریم که همین عناصر به ظاهر تهنشین شده و تاریخ گذشته می‌توانند مورد استفاده سیاست‌مداران و دولت‌مداران علاقه‌مند به حفظ حاکمیت ملی قرار گیرند.

شاید به همین سبب به جای ترجمه‌ی محض کتاب پل - سیگموند، کوشیده‌ایم تا با اقتباس از مطالب مفیدتر آن کتاب و تطبیق برخی از عناصر کارساز آن با ایدئولوژی و باورهای روز، گفتگویی با تاریخ مصرف روز تقدیم خوانندگان محترم بخش سیاسی مجله‌ی فردوسی بکنیم.

مجله‌ی فردوسی « سردیر »

۱- فرباوری Idealistic

۲- حقیقت‌گرایی Realistic

ترجمه و اقتباس = بخش سیاسی مجله‌ی فردوسی

دلالت و کارگزاران تراست‌های جهانی همیشه به دنبال افراد ناصالحی هستند که بتوانند با تطمیع آن‌ها تولیدات نامرغوب خود را به جهان سوم صادر کنند.

حمایت از نیروهای پشتیبان و متحدان سنتی به تقویت زرادخانه‌های اتمی و تولید انبوه سلاح‌های کشتار جمعی مشغول گردیدند. به زودی فضا، زمین، هوا، دریا و زیر دریاها همانند یک قفس آهنین بزرگ در اختیار دو ابر قدرت برتر قرار گرفت و در تسخیر گوشه‌های کوچک و گم نام آن نیز رقابتی سرسختانه ایجاد گردید.

رهبران کوملین در میدان رقابت با رهبران کاخ سفید با تکیه بر بخش تئوری فلسفه‌ی مارکسیسم - لنینیسم می‌پنداشتند که برابر پیش‌بینی‌های مارکس و پس از آن لنین

در دوره جنگ سرد بین دو جبهه‌ی مقابل و رقیب سیاسی جهان دو نظریه‌ی مختلف وجود داشت. رفقای کوملین نشین اختلافات موجود بین دو ابر قدرت را در محور تقابل دو ایدئولوژی: «مارکسیسم - لنینیسم» با «کاپیتالیسم» ارزیابی می‌کردند. در حالی که دوستان کاخ سفید نشین کانون این اختلافات را در «تضاد ایدئولوژی کومنیسم با منافع جهانی امپریالیسم» مشاهده می‌نمودند. تمام درگیری‌های سیاسی، جنگ‌های منطقه‌ای، آشوب‌های اجتماعی، کودتاها و ضد کودتاها در یک دوره هفتاد ساله در سراسر گیتی و قربانی شدن میلیون‌ها انسان بی‌گناه و به هدر رفتن تریلیاردها دلار از سرمایه‌های جهانی، حاصل همین تضاد فکری و دو طرز تفکر و دیدگاه مختلف بود. هر یک از دو اردوگاه جهانی که به زودی با عنوان ابر قدرت شرق و غرب نام‌گذاری شدند، با پا فشاری در حقانیت خود و با

ادامه از شماره گذشته هنوز از دورانی که کمونیست‌ها به رهبری امپراتوری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که بر بیش از نیمی از جهان سایه افکنده بودند، پیش‌تر از دو دهه نمی‌گذرد. در همین مدت بسیار کوتاه

فاصله‌ی کشورهای دارا و نادار و شهروندان فقیر و ثروتمند در سال‌های معاصر، برخلاف تبلیغ‌های گسترده جهانی و منطقه‌ای، روز به روز در حال گسترش است.

تاریخی کیست که نداند جهان دچار تغییرات شگرف و شگفت‌انگیزی شده است که قبل از آن حتی تصورش برای خوش بین‌ترین تحلیل‌گران سیاست جهانی نیز غیر ممکن بود.

زودی سست، بی رمق و بی‌جان شد و فروپاشی از درون آغاز گردید.

با فروپاشی امپراتوری جهانی اتحاد جماهیر شوروی، اگر ایدئولوژی جهان وطنی کمونیسم بین الملل از هم پاشیده شد و نابود گردید، اما در مقابل این فروپاشی هیچ‌گونه صدمه و زبانی به اردوگاه رقیب و سیستم کاپیتالیسم بین الملل وارد نشد و باشگاه سرمایه‌داری جهان با قدرتی دو چندان و با سیاستی نو و پیش رفته نیازهای مادی و اقتصادی مردم جهان را زیر پوشش سود و سرمایه‌ی خود در آورد.

با فروکش کردن جنگ سرد و مسابقه‌ی بسیار خطرناک تسلیحاتی بین شرق و غرب، جهان در انتظار روزهای نوینی از سیاست، اقتصاد، عدالت اجتماعی و فقر زدایی بین المللی بود. اما با گذشتن بیش‌تر از دو دهه از آن حادثه‌ی شگفت‌انگیز تاریخ، حتی نشانه‌ی کوچکی از آن همه پیش‌دواری‌ها و پیش‌گویی‌های دل‌خوش‌کننده، دیده نشد و مردم جهان روزهای سخت‌تری را پشت سر گذاشتند.



جهان در یک محدوده تاریخی مشخص، سرانجام تسلیم ایدئولوژی حکومت اشتراکی کمونیسم شده و سرمایه‌داری به ناچار در مقابل درخواست‌های روز افزون توده‌های گرسنه و نیازمند زانو خواهد زد.

این باور فرا ایدئالیستی آن چنان در فکر رهبران و دولت مردان ابر قدرت شرق جا افتاده بود که از واقعیت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تئوری خود دور افتاده بودند. برای پیش برد باورهای ایدئولوژیک به زیر ساخت‌های بسیار قوی اقتصادی و ابزار کار آمد اجتماعی نیاز است، که دولت مردان شوروی یا از آن غافل ماندند و یا نتوانستند این دو عنصر را تأمین کنند. در حالی که دولت مردان شوروی برای راضی

شهروندان سببی برون مرزی خود و در کشورهای اقمار پاسخ‌گو باشند؟! تئوریسین‌های ابر قدرت شرق بیش از این

که به ترفندهای سیاسی سیستم سرمایه‌داری و حيله‌گری‌های سودگران بازارهای جهانی توجه داشته باشند و زیر ساخت‌های اقتصادی خود را تقویت کنند، به لشکریان انبوه و چند صد میلیونی جمعیت بی‌کار، گرسنه و غیر فعال جهان سوم و عقب افتاده به عنوان لشکریان پرولتاریای جهانی تکیه کردند که با پشتیبانی این امواج سهمگین انسانی بتوانند ماشین پر قدرت اقتصادی ابر قدرت غرب را از کار بیندازند.

نظریه پودازان کاخ کرملین سال‌ها پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی دریافته بودند که زیر ساخت‌های فکری و فرهنگی و اقتصادی پرولتاریای جهانی سست‌تر از آن چیزی است که آن‌ها تصورش را کرده بودند. با ورود به دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ میلادی کارگزاران سیاست خارجی کرملین دریافتند که دوران انقلاب‌های توده‌ای و مردمی با سرعت در حال سپری شدن است و پرولتاریایی که آن‌ها به قدرتش می‌بالیدند، احتیاج به کار، نان، آب، لباس، خانه و زندگی دارد. چنین شد که آن تکیه‌گاه قدرت‌مند و بالنده به

کشورهای جهان سوم از یک سو بهترین تولیدکننده ارزان و از سوی دیگر بهترین مصرف‌کننده تولیدات کشورهای پیش‌رفته هستند.

داشتن شهروندان نسبی در داخل مرزهای خود دچار مشکلات فراوان اجتماعی شده بودند، چه‌گونه می‌توانستند در مقابل نیازهای ابتدایی صدها میلیون از

بیش‌تر از نیم قرن است که سرمایه سالاران تکنوکرات کشورهای توسعه یافته به این نتیجه رسیده‌اند که باید به دنبال راه‌های ارزان‌تر تولید باشند.

بی‌کاری، فقر، بی‌سوادی و گرسنگی از یک سو و برهم خوردن معادلات اجتماعی و از بین رفتن ارزش‌های فکری، فرهنگی، ملی و معنوی در زیر سایه‌ی تئوری گلوبالیزیشن، چهره جهان را مخدوش و نیروهای پشتیبان عدالت اجتماعی را سر در گم کرده است.

با پایان گرفتن دوران جنگ سرد، خرد جمعی چنین می‌اندیشید که دوره منازعات سیاسی و جنگ‌های منطقه‌ای نیز به پایان



آرای عمومی صورت پذیرفته است، دلیل دیگری است بر حقانیت عدالت‌خواهی آنان در همگانی کردن منافع ملی و تقسیم عادلانه‌ی درآمدها و جلوگیری از انباشت سرمایه‌های ملی از راه‌های غیر قانونی.

سال‌ها است که بسیاری از رهبران سیاسی جهان سوم به شدت طرف‌دار ساختاری جدید و جداگانه از یک سویه‌نگری‌های قدرت‌های بزرگ هستند. ساختاری «میانه» که بتواند هویت فرهنگی و ملی آن‌ها را حفظ کرده و در عین حال آن‌ها را در مسیر جاده اصلی پیشرفت‌های تکنولوژیک و گسترش‌های اقتصادی قرار دهد.

اگر در این اندیشه باشیم که با فروپاشی «اردوگاه کمونیسم» ، «اردوگاه امپریالیسم» هم از هم گسسته شده است ، سخت در اشتباه هستیم.

روابط سیاسی با کشورهای تازه استقلال داشتند.

هیچ یک از رهبران ناسیونالیست جهان برای رسیدن به منافع ملی سرزمین خود، نه به الگوی قالبی و فرمایشی کمونیسم توجه می‌کنند و نه به شیوه‌های غارت‌گرانه‌ی کاپیتالیسم. بنابراین موجی از رهبران ناسیونالیست جهان سر بر آورده‌اند که خواستار جبهه‌ای تازه و دور از رقابت‌های خصمانه‌ی شرق و غرب می‌باشند.

نزدیکی رهبران ناسیونالیسم جهان به اردوگاه کمونیسم در دهه‌های ۶۰ تا ۸۰ میلادی و روابط بسیار نزدیک رهبران ملی‌گرا حتی در سال‌های اخیر به رهبران چپ و شورهای با اعتقادات سوسیالیستی که شیوه گزینش آنان از راه‌های قانونی و

وقتی گفته می‌شود کشور تازه استقلال، منظور کشوری نیست که به تازگی از قید و بند استعمار و حکومت استعماری رهایی یافته و مستقل شده باشد. تمام شورهای که زیر حاکمیت‌های دیکتاتوری غیر مردمی و غیر منتخب قرار دارند و یا در یک سیستم به ظاهر مستقل پارلمنتاریستی به زندگی سیاسی خود ادامه می‌دهند، اما رهبران آن‌ها به دلایلی خود خواسته و مستبدانه به صورت مادام‌العمری حاکمیت را در چنگ گرفته‌اند، وقتی سرنگون می‌شوند و سیستمی مردم سالار جای‌گزين دیکتاتوری پیشین می‌گردد، آن کشور نیز از دیدگاه ما «تازه استقلال» نامیده می‌شود. «مک»

رسیده است. اما چنین نشد. جنگ‌های چریکی و آزادی‌خواهانه‌ی انقلابیون آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، جای خود را با جنگ‌های تروریستی عوض کرده‌اند. اگر تا دیروز هدف مخالفان حکومتی تله‌گذاری و شیخون زدن بر کاروان‌های نظامی در کوه‌ها و جنگل‌ها بود و به منظور ضربه زدن به طرفداران حکومت‌های دیکتاتوری جنگ‌های چریکی سازمان دهی می‌شد، امروز آسمان‌خراش‌ها، برج‌ها، بازارها، مدارس و مراکز پر جمعیت شهرها مورد حمله و هجوم تروریست‌ها قرار می‌گیرد و هدف نهایی، انسان‌های بی‌گناه و غیر نظامیان هستند.

اگر انتخابی اجباری مطرح باشد، کدام عمل زشت‌تر است؟ کشتار در صحنه‌های نبرد و

قالب‌های سنتی و نسخه‌های از پیش پیچیده شده ، درد جوامع عقب افتاده و جهان سوم را مداوا نمی‌کنند.

جنگ دو ارتش از پیش آماده شده و یا کشته شدن هزاران زن و مرد بی‌گناه در داخل شهرها و محل زندگی‌شان!.....

نگاه تحلیل‌گران مسائل سیاسی از کشورهای کمونیستی در دهه‌ی ۷۰ میلادی چنین بود که می‌گفتند، کشورهای کمونیست ضمن معرفی خود به عنوان کانون و پای‌گاه ناسیونالیسم جهانی، تلاش چشم‌گیری برای نزدیک شدن به رهبران ناسیونالیست و ملی‌گرای جهان نیز به خرج می‌دهند. به راستی هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد که رهبران کمونیست جهان تمام تلاش خود را برای نزدیک شدن با رهبران ملی‌گرای سرزمین‌های مختلف صرف می‌کردند و در این راه بسیار هم موفق شدند. کشورهای سوسیالیست و یا احزاب سوسیالیست جهان نیز به نوبه‌ی خود با پیش گرفتن همین شیوه بیش‌ترین سهم را برای نزدیکی و ایجاد

کدام یک از رهبران ناسیونالیست جهان کشور خود را به سوی اردوگاه کمونیسم هدایت کرده‌اند!؟

به روشنی دیده می‌شود که دیگر از اردوگاهی به نام «کمونیسم بین الملل» خبری نیست و کاخ کرم‌لینی وجود ندارد که رهبران آن «دیکتاتوری پرولتاریا» را تبلیغ کنند. بنابراین منطق سیاسی این را می‌گوید که کاخ سفیدی هم نباید وجود داشته باشد که «دیکتاتوری کاپیتالیسم» را تبلیغ نماید. جهان امروز متعلق به هیچ ابر قدرتی نیست و تنها آرای همگانی و عدالت اجتماعی باید پاسخ‌گوی نیازهای توده‌های گسترده مردم سراسر گیتی باشد.

ادوارد - فوری در آمریکا لاتین، لومومبا، سدار سنگور، جولوس نیرره، سکوتوره و نلسون ماندلای کبیر در آفریقا، جمال عبدالناصر، دکتر سوکارنو، احمد بن بلا، نیتو و نهر و در بین به وجود آورندگان تر «کشورهای غیر متعهد» و بسیاری دیگر از ملی‌گرایان نام آور تاریخ معاصر جهان، هیچ کدام کمونیست نبوده‌اند و نخواسته‌اند سیستم‌های کمونیستی را در داخل محدوده

جنگ‌های چریکی بیرون شهری دو دهه‌ی پیش، تبدیل به حملات تروریستی درون شهری تاریخ معاصر شده است.

جغرافیایی خود پیاده کنند. اگر چه تمام تحلیل‌گران سیاسی جهان از این امر آگاهی کامل داشته‌اند، اما جبهه‌ی جهانی سرمایه‌داری بدون توجه به هدف‌های عدالت‌خواهی و مردم‌سالاری این مردان آزاده، آن‌ها را در جبهه‌ی کشورهای کمونیست آن دوره قرار داده بود.

جهان امروز نگاه جدیدی به گسترش رفاه و توسعه‌ی اقتصادی دارد. قالب‌های سنتی و نسخه‌های از پیش پیچیده شده درد جوامع عقب‌افتاده و جهان سوم را دوانمی‌کند. اگر چنین بود، با توجه به تمام تغییرات بسیار شگفت‌انگیز دو دهه‌ی اخیر، فاصله‌ی کشورهای فقیر و ثروتمند این چنین زیاد و خطرناک نمی‌شد.

رهبران ناسیونالیست جهان نشان داده‌اند که به شدت با سیستم «کاپیتالیسم گلیشه شده» به جهت توجه ویژه آن به اصول فردگرایی و مطلق‌اندیشی و فقدان ارتباط با ارزش‌های اجتماعی و اصول اخلاقی مخالف هستند و به همان نسبت به اصول دیکتاتوری «کمونیسم گلیشه شده» نیز بی‌اعتنا می‌باشند.

اگر به این باور باشیم که با فروپاشی «اردوگاه کمونیسم»، «اردوگاه امپریالیسم» نیز منهدم گردیده است، سخت در اشتباه هستیم. در حال حاضر «امپریالیسم جهانی» بدون داشتن رقیب و با سرعتی بسیار بیشتر از

برای پیش‌برد باورهای «ایدئولوژیک» به زیرساخت‌های اقتصادی و ابزار کارآمد فقر زدایی نیاز است.

پیش‌برای قبضه کردن منافع جهانی و انباشت سود و سرمایه‌ی زیادتر در حرکت است.

چنان چه گرایش‌ها و باورهای ناسیونالیستی و شناخت هویت ملی مردم در سرزمین‌های مختلف نادیده گرفته شود، زیان‌های دراز مدت آن را نمی‌توان فراموش کرد. با گسترش مفاهیم ناسیونالیستی جامعه و آموزش زیرساخت‌های این باور در بین تمام گروه‌های جامعه، بخش مهمی از مشکلات اقتصادی و اجتماعی حل خواهند شد.

با گسترش مفاهیم ملی‌گرایی در جامعه، حفاظت از منافع ملی و دست‌آورد‌های مردم به صورت ناخودآگاه در جامعه رشد می‌کند و از میزان احجاف‌های مادی، گران‌فروشی، نفع‌پرستی شخصی، رشوه‌خواری و بی‌عدالتی‌های اجتماعی به نحوه روزافزون و چشم‌گیری کاسته می‌شود و در روابط معمولی شهروندان تأثیر می‌گذارد.

بدون تودید در این حالت بسیاری از بازرگانان بزرگ، تولیدکنندگان و حتی فروشندگان خرده‌پا در هنگام داد و ستد، تنها به سود شخصی و منافع مادی خویش نگاه نمی‌کنند و حمایت از مصرف‌کنندگان داخلی را بر تولیدکنندگان خارجی ترجیح می‌دهند. در آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا و به ویژه در هندوستان، بازرگانان بومی در جهت حفظ منافع ملی و میهنی خود در جبهه‌ی گروه‌های ملی‌گرا و احزاب وابسته به آن‌ها فعالیت چشم‌گیر و مفیدی دارند و همواره منافع ملی را بر منافع سرمایه‌داری جهانی ترجیح می‌دهند.

پیش‌تو از نیم قرن است که کارشناسان اقتصادی و سیاسی جهان بر این باورند که کشورهای صنعتی و فراصنعتی به خاطر بالا بودن هزینه‌های تولید، دستمزد، قوانین کاری، بیمه، مالیات و رعایت مقررات محیط زیست، به شدت در جست‌وجوی یافتن منابع مناسب‌تر، دستمزد‌های پایین‌تر و بازار کار ارزان‌تر هستند. از سوی دیگر میزان تولید انبوه کشورهای صنعتی هرگز با میزان مصرف داخلی آن‌ها برابر نیست و این کشورها ناگزیرند تا بازارهای بیش‌تری را

برای صدور کالاهای مازاد بر مصرف بازار داخلی خود پیدا کنند.

بدون تودید دنیای سرمایه‌داری برای ارضای حس برتری طلبی خود و به منظور کسب سود بیش‌تر به دنبال روزنه‌هایی می‌گردد تا بتواند به بالاترین مرحله‌ی قدرت اقتصادی دست یابد. دلالت و کارگزاران تراست‌های جهانی برای یافتن بازارهای بکر و بدون رقیب به دنبال دولت‌مردان و مقاماتی در بین کشورهای جهان سوم می‌روند تا با تطمیع آنان بتوانند تولیدات نامرغوب و خارج از استانداردهای بین‌المللی خود را به فروش برسانند. سرشت و طبیعت دنیای سرمایه‌داری بهره‌کشی و استثمار حداکثر در مقابل دستمزد، حقوق و هزینه‌ی حداقل است.

با شکم گرسنه، بی‌کاری و فقر نمی‌توان به دنبال تئوری «پرولتاریای جهانی» دوید.

به همین علت است که دنیای فراتوسعه یافته‌ی صنعتی از فروش تکنولوژی پیش‌رفته و فراپیش‌رفته‌ی خود به کشورهای در حال توسعه و عقب‌مانده خودداری می‌کنند.

زیرا در این صورت توده‌های بسیار بزرگ از جمعیت همیشه محتاج جهان در کشورهای عقب‌مانده نیازمند تولیدات کشورهای صنعتی هستند و این رابطه‌ی ارباب و رعیتی هرگز گسسته نخواهد شد.

ادامه دارد.

